



به تماشای آثار جیم داین

شوخ‌طبعی‌های آقای «جیمی»

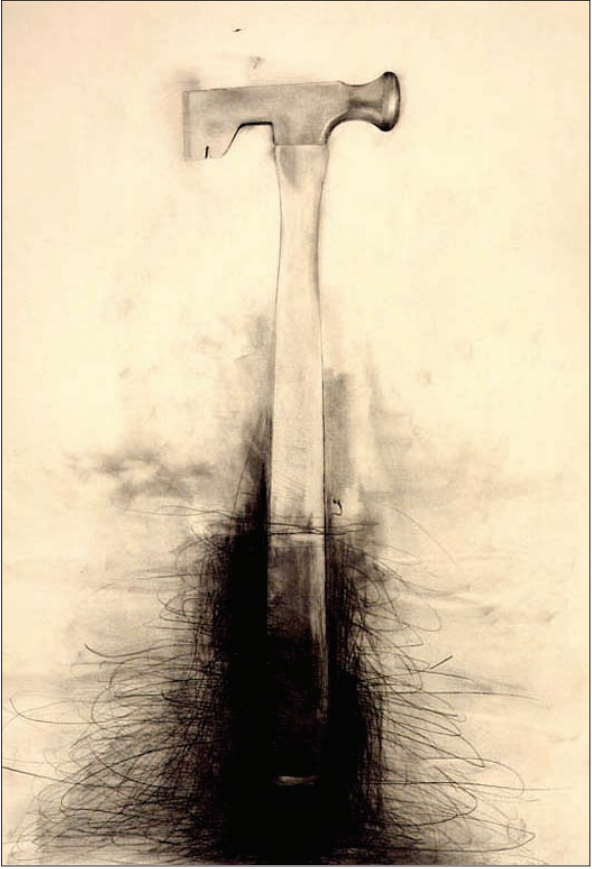
خودش می‌گوید نقاشی همه زندگی‌اش است، که بدون نقاشی حرفی برای گفتن ندارد، که حتی شعرهایش را هم با نقاشی به مخاطبانش می‌رساند.
نامش جیم داین است و یکی از بنیانگذاران هنر عامه یا پاپ‌آرت در نیمه دوم قرن بیستم به حساب می‌آید. داین در سال ۱۹۳۵ در سینسیناتی به دنیا آمده و در دانشگاه اهایو تحصیل کرده است. بعد از فارغ‌التحصیلی به نیویورک، قلب تپنده هنر مدرن در آن سال‌ها، رفت و با هنرمندانی آشنا شد که همان سال‌ها مثل خودش بی‌نام و نشان بودند، اما به ناگهان چهره هنر عامه را در این شهر و کم‌کم در جهان تغییر دادند. جیم داین در سال ۱۹۵۹ به همراه هنرمندانی مثل آلن کارپوف، کلس اولدنبرگ و جان کیچ موسیقیدان، پرفورمنس‌هایی پر سر و صدا اجرا می‌کردند که درست در مقابل اکسپرسوینسمس غمزده آن سال‌ها قرار داشت. این هنرمندان جوان اجراهایشان را به نام «رخدادها» می‌خواندند و پس از مدتی کوتاه، جنبشی به نام نتودادا به راه انداختند. آنها خود را پرچمدار تحول چیزی می‌خواندند که پیشتر به نام دادائیسم شناخته می‌شد یعنی استفاده از ابزار زندگی مدرن برای خلق آثاری در حوزه هنرهای تجسمی و موسیقی. اولین نمونه این «رخدادها» قطعه‌ای ۳۰ ثانیه‌ای بود به نام «کارگر خندان» که در سال ۱۹۵۹ اجرا شد. این گروه از هنرمندان می‌خواستند هنرشان را تبدیل به چیزی کنند که با زندگی خودشان و اطرافیان‌شان ارتباطی تنگاتنگ داشته باشد. آنها می‌خواستند هنرشان را به بخشی از زندگی روزمره تبدیل کنند نه آن هنری که پشت شیشه موزه‌ها می‌دیدند. آنها در قسمت‌های جنوبی شهر کار و زندگی می‌کردند و از تمام موزه‌ها و گالری‌هایی دور بودند که آن سال‌ها، در قبضه هنرمندان سرشناس بین‌المللی بود. آنها هرگز به قسمت‌های شمالی و شرقی نیویورک نمی‌رفتند و سرر از کار هنرمندان بنامی در نمی‌آوردند که در آن دوران، به سخت‌فهم بودن آثارشان می‌بالیدند. اکسپرسوینست‌ها با آثار آبستره‌شان در فرهنگ این هنرمندان جوان جایی نداشتند و جکسون پولاک و روتکو و دکونینگ آن سال‌ها، قهرمان هنری آنها نبودند. این نسل جدید از هنرمندان امریکایی به دنبال چیزی دست‌نخورده بودند تا طرح‌شان را بر آن دراندازند و تأثیری شگرف بر مفهوم هنر مردمی باقی گذارند. جیم داین و هم‌قطارش نقاشی را از روی بوم‌هایشان پاک کردند و آن را با ابزار و وسایل حیات روزمره‌شان درآمیختند. آنها از اثرژی و آلودگی و شلوغی نیویورک به نفع خودشان استفاده کردند و هنرشان را مستقیماً بین مردم بردند. آنها عجیب‌ترین مکان‌ها را برای اجرای «رخدادها» برمی‌گزیدند و برای لحظاتی، مردم شتابان را با خودشان و آنچه برای ارائه داشتند، همراه می‌کردند. سال‌ها بعد داین درباره این تجربیاتش چنین گفت: «این تجربه‌ای بسیار هیجان‌انگیز و بی‌تغلیز بود. مردم با ما و به ما می‌خندیدند، عصبانی می‌شدند و گریه می‌کردند. این تجربه را می‌شود تئاتری برای نقاشان خواند.»

با آغاز دهه ۱۹۶۰ میلادی، داین همراه با هنرمندانی از جمله روی لیختن‌اشتاین، اندی وارهول، رابرت داود، جو گوّد و وین تایباد در یکی از مهم‌ترین نمایشگاه‌های دسته‌جمعی تاریخ هنر مدرن شرکت کرد؛ نمایشگاهی که بعدها نقطه عطف آغاز این جنبش مدرن نام گرفت. این نمایشگاه «نقاشی جدید وسایل معمولی» بود و جنبشی را دامن زد که در آن زمانه ناآرام و پرخوش و خروش هنر در امریکا و جهان را تکان داد و از دل آن، یک جنبش دیگر متولد شد: پاپ‌آرت. در همین سال‌ها بود که جیم داین با استفاده از تمام وسایلی که هر روز در زندگی یا آنها سر و کار داشت، پاپ‌آرت خاص خودش را شاخ و برگ می‌داد و آن را می‌پروراند. این آثار در نهایت علاوه بر شهرت، موفقیت مالی هم برایش به همراه داشتند. البته همیشه همه چیز چندان باب میل او پیش نرفته است. در سپتامبر سال ۱۹۶۶ پلیس لندن ۲۰ عدد از آثار او را از گالری در لندن جمع‌آوری کرد و به نام اخلاف در نظم عمومی و آزدن شهروندان با فرم‌های غریب و ناموزونش، مدیر گالری را ۲۰ پوند جریمه کرد. داین در پی این اتفاق و احتمالاً برای توسعه هنرش در فضایی خصمانه به لندن نقل مکان کرد. در همین سال‌ها بود که مجموعه‌ای از مجسمه‌هایش را ساخت که بعدها،

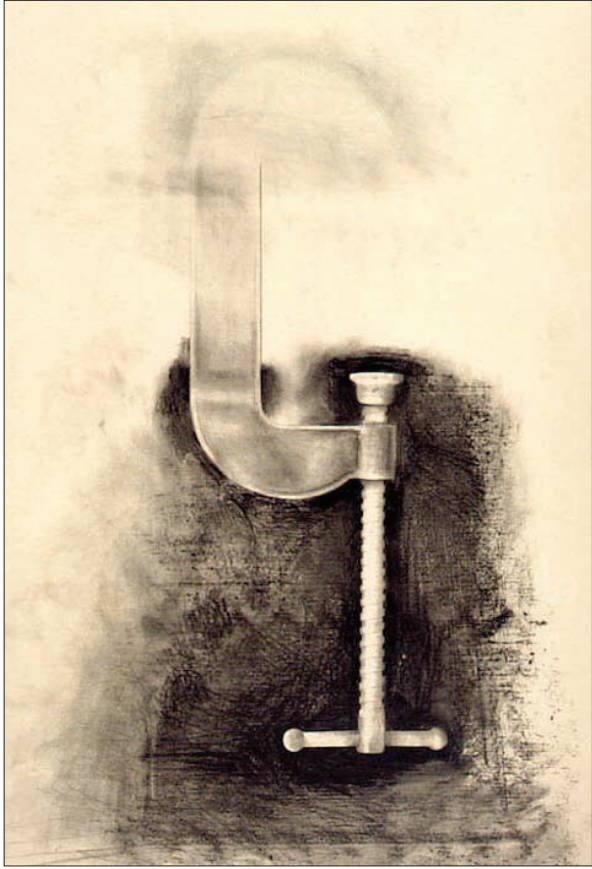


نقشی تأثیرگذار در معرفی او به جهان هنر داشت. او در سال ۱۹۷۱ به نیویورک بازگشت و در همین سال‌ها بود که تغییری واضح در سبزه نقاشی‌ها و آثار او از ابزار ساخته دست انسان به سمت سوزه‌های طبیعی مشخص است. بسیاری از منتقدان جیم داین را هنرمندی می‌دانند که با نقاشی‌هایش از ابزارهای ساخته بشر، با آن پرتره‌هایی که از خودش کشیده، با آن مجسمه‌هایش که ابتدایی‌ترین و در عین حال پیچیده‌ترین مفاهیم انسانی را تجسم بخشیده و با آن مطالعاتش درباره طبیعت و هنر بعد از قرون وسطی، چهره هنر مدرن را برای همیشه تغییر داده و زیباترین نقاشی‌های زمان ما را پدید آورده است. او آغازگر پاپ‌آرت بود، اما خودش را به آن محدود نکرد و در دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ ناگهان، هستی انسان را با تمام پیچ و خم‌هایش موضوع کار قرار داد و ابزار کارش را هم عوض کرد. در این سال‌ها او از بوم‌های بزرگ استفاده می‌کرد، سراغ گچ و مداد و زغال می‌رفت و از هنر طراحی کلاسیک برای ثبت دغدغه‌های شخصی‌اش استفاده می‌کرد. بسیاری به او خرده می‌گرفتند که پاپ‌آرت نوپا را به حال خود رها کرده و سراغ دلمشغولی‌های خودش رفته است. او در پاسخ به این منتقدان به یک جمله بسنده کرد: «پاپ‌آرت به دایه احتیاج ندارد.» و حقیقتاً هم که چنین بود. این جنبش هنری به زودی راه خود را به بسیاری از دانشگاه‌ها و موزه‌ها و گالری‌ها گشود و برای همیشه در تاریخ هنر به ثبت رسید.

انگار جیم داین که در سال‌های نخستین فعالیت، به جیمی معروف بود، کارگردانی احساسات و اندیشه‌هایش را در قالب نقاشی بر عهده دارد و البته این یک انتقاد نیست، این حقیقتی است درباره درونمایه اصلی آثار این هنرمند امریکایی. او هر آنچه در لحظه حس می‌کند، می‌بیند، به آن می‌اندیشد و از آن تأثیر می‌پذیرد را با هر رسانه و ابزاری که در دست دارد، به تصویر می‌کشد، حال این تصویر ممکن است مجسمه‌ای برنجی از قلب‌های عظیم‌الجثه باشد یا نقاشی‌هایی از خود هنرمند. شاید به این دلیل است که تصور کردن آثار این هنرمند به عنوان مجموعه‌ای به هم پیوسته چندان آسان نیست. او سبک خاصی ندارد، از رسانه خاصی استفاده نمی‌کند و ابزارش هم مخصوص به خودش نیستند. در دوره‌های مختلف یا درست به صورت هم‌زمان او نقاش بوده، بازیگر بوده، مجسمه می‌ساخته، شعر می‌گفته و عکاسی هم کرده است. البته آشنایی‌اش با دوربین و هنر عکاسی، رخدادی کاملاً شخصی است و به گفته خودش، ارتباط چندان‌ی با دلمشغولی‌های آن زمانش نداشته است. اما به هر حال از این مهم هم نباید غافل شد که با عکاسی می‌شود حرفه‌هایی زد که شاید نقاشی و مجسمه‌سازی از بی‌برده‌گویی آن عقب بمانند. شاید به همین دلیل است که داین هم در برهه‌ای از زندگی‌اش سراغ عکاسی و تاریخخانه را گرفته است. جیم داین از پرنده‌های پرشده‌اش در رم عکس گرفت. در این مجموعه، یک عروسک بی‌قواره پیتوکیو هم دیده می‌شد که آنقدر با اطرافش ناهمخوان است که انگار از دل کابوس‌های کودکی نقاش به سال‌های بزرگسالی‌اش آمده و هنوز هم یادآور خاطرات ناخوشایند آن سال‌هاست. انگار جهان فانتزی‌های کودکانه به زور می‌خواهد خود را به آثار و اندیشه‌های یک مرد بالغ تحمیل کند. این مجموعه به تئاتری می‌ماند که در آن، پرندگان بازیگرانی غمگینند با نقاب‌هایی رنگ و روغنه. این پرندگان مردنی‌اند و این را خوب می‌شود از حالت قرار گرفتن‌شان فهمید. این پرندگان از درون قاب عکس‌ها با نگاهی خیره و تهی به ما و داین خیره شده‌اند. خودش می‌گوید: «این تصاویر به آن احساسات اجراهای نخستین‌شان در خیابان‌های نیویورک بسیار شبیه‌اند.» با این حال، در این حس فانیذیری که در این عکس‌ها موج می‌زند، شوخ‌طبعی مخصوص «جیمی» نهفته است. رنگ‌های درخشان و متالیک پرنده‌ها ترس از مرگ را به لطیفه‌ای اجتناب‌ناپذیر تبدیل می‌کند و از حدت آن می‌کاهد. البته این لطیفه‌ای بیمار گونه است، گرین گوپه‌ای نمادین از حالات روحی آن سال‌های هنرمند. اما هنوز این ترس در عکس‌ها واقعی است و هنوز هم گهگاه خالقش را می‌آزارد. جیم داین یکی از هنرمندانی که نیویورک را به قلب تپنده قرن بیستم تبدیل کرد، مخاطب را به درونی‌ترین ترس‌ها و خوشی‌هایش هدایت می‌کند و از این طریق است که خود، به بخشی از اندیشه‌های مردم و آثار هنرمندان پس از خودش راه می‌گشاید و در آنها ماندگار می‌شود.



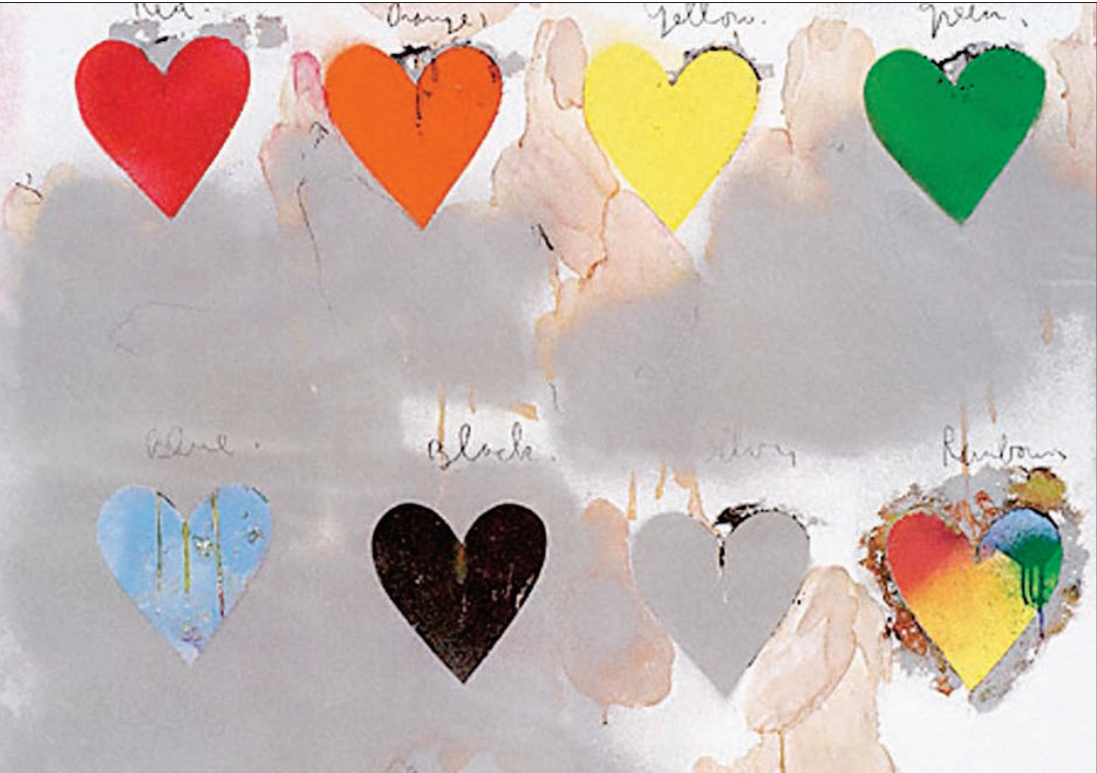
طر اخی مجموعه ابزارها



دو قلب سیاه بزرگ، مجسمه برنزی، ۱۹۸۵



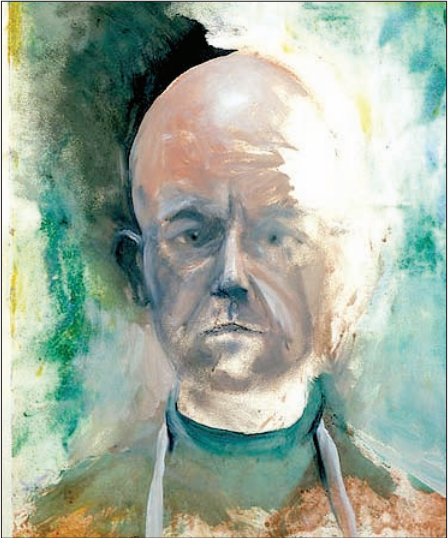
دست وکلنگ، ۱۹۹۶



از مجموعه قلب‌ها، ۱۹۷۰



سلف پرتاره در کمبریج، ۱۹۷۸-۱۹۸۶



سلف پرتاره در کمبریج، ۱۹۷۸



هفت چکش سنجید



لباب قرمز